أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 فَإذَا أَكرَمَ اللَه العَبدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَیهِ الدُّنیا، وَ إبلِیسُ، وَ الخَلقُ. وَ لَا یطلُبُ الدُّنیا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا یطلُبُ مَا عِندَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا.

 امام صادق علیه السّلام به «عنوان» می‌فرماید: وقتی خدای متعال بنده‌ای را به این سه چیز مفتخر فرمود و كرامت داد. فقره اول: أَن لَا یرَی العَبدُ لِنَفسِهِ فِیمَا خَوَّلَهُ اللَه مِلكًا؛ اینكه بنده در آنچه خداوند به او عطا كرده است احساس استقلال در مالكیت و استقلال در ملكیت نداشته باشد.

 فقره دوم: وَ لَا یدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِیرًا؛ عبد برای خودش تدبیری را اتخاذ نكند. البته این معانی و توضیحات آن قبلًا گذشت كه مقصود از تدبیر چیست، مقصود از استقلال در ملكیت و مالكیت چیست وَ جُملَةُ اشتِغَالِهِ فِیمَا أَمَرَهُ تَعَالَی بِهِ وَ نَهَاهُ عَنهُ؛ تمام هم و غَمَّش را اطاعت از اوامر و نواهی الهی قرار دهد.

 حالا اگر این سه چیز را خداوند به او عنایت كند؛ یكی ملكیت استقلالی در مال و اموال خودش احساس نكند. دوم تدبیری سوای مشیت پروردگار و اختیار پروردگار برای خود نیندیشد. سوم همّ و غمّ خود را عمل به تكالیف قرار بدهد، چه تكالیف امریه و یا تكالیف نهییه، تكالیف آمره و تكالیف ناهیه، تكالیفی كه خداوند برای او مقدّركرده این را قرار بدهد. اگر این سه چیز حاصل شد و خداوند به او توفیق داد فَإذَا أَكرَمَ اللَه العَبدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَة؛ وقتی خداوند به یك فرد به این سه چیز كرامت داد، او را مورد كرامت و توفیق خودش قرار داد و او را بزرگ گردانید و به این سه مطلب تكریم كرد: هَانَ عَلَیهِ الدُّنیا، وَ إبلِیسُ، وَ الخَلق؛ دنیا و ابلیس، شیطان و مردم برای او آسان خواهد شد، راحت خواهد شد. یا اینكه پست خواهد شد. هر دو معنا می‌شود؛ یعنی بی‌ارزش و بی‌مقدار خواهد شد، بی‌اعتبار خواهد شد دنیا و شیطان و مردم.

 نكاتی در این فقره وجود دارد. البته در جلسات گذشته مسائل با یك شرح بیشتری عرض شد. در واقع امام صادق علیه السّلام در این فقره به صدد نتیجه گرفتن از مطالب گذشته هستند. چون خود حضرت این مطالب را توضیح دادند و بیان كردند و هر سه فقره را روشن كردند كه مقصود چیست. ما هم به اندازه سعه وجودی خود و قصور ادراك خود و نقص عقل خود و كمی بضاعت خود، راجع به فرمایشات امام صادق علیه السّلام توضیحاتی خدمت دوستان عرض كردیم. دو سه نكته در این عبارت وجود دارد:

 مطلب اول اینكه حضرت می‌فرماید دنیا و ابلیس و مردم برای او آسان و بی‌ارزش خواهند شد. این سه تا را حضرت در كنار هم قرار داده. دنیا و شیطان و خلق. مقصود از خلق كیست؟ بنی‌آدم دیگر، و الّا غیر

 بنی‌آدم كه منظور از كلام امام صادق نیست. حیوانات كه بندگان خدا كاری با ما ندارند، جنّ و ملك هم كه همه به حساب و برنامه و تكلیف خودشان هستند. منظور از این مسئله همین مردم هستند كه انسان با آنها سروكار دارد، با آنها دادوستد دارد، با آنها حشر و نشر دارد و با آنها رفت‌وآمد دارد. مسئله این است. حال ببینیم كه چگونه است كه امام علیه السّلام این مسئله و این مطلب را به یك نسق و به یك منوال ذكر كردند.

 مطلب دوم این است كه چطور می‌شود كه اینها در نزد انسان راحت و آسان و بی‌ارزش بشود.

 مطلب سوم اینكه حضرت در اینجا می‌فرماید خداوند اگر به شخصی این توفیق را داد. چرا مسئله، انتساب به پروردگار پیدا كرده، درحالی‌كه فرمایشات امام علیه السّلام به «عنوان» به خود او برمی‌گردد. تو این كار را انجام بده، تو باید در نزد خود این عمل را انجام بدهی، این امور را انجام بدهی. مایملك خود را از خود نبینی، تدبیر خود را به مدبِّر امور واگذار كنی، اشتغالت باید به همه تكالیف آمره و تكالیف ناهیه باشد. حضرت خطاب به «عنوان» می‌كند و خطاب به من و شما می‌كند. بعد می‌فرماید كه اگرخداوند اكرام كرد فرد و بنده‌ای را و توفیق داد و او را بزرگ گردانید، در این صورت این قضیه برای اوحاصل خواهد شد؛ دیگر شیطان در نزد او پست خواهد شد، ارتباط با شیطان برای او راحت خواهد شد، در دست و پنجه نرم كردن با شیطان به مشكل نمی‌افتد، شیطان در دست او موم خواهد شد. در ارتباط با مردم آن راه صحیح را انتخاب می‌كند، مردم نمی‌توانند برای او مشكل ایجاد كنند. این به چه نحوی هست؟ و همین‌طور مطالب دیگر.

 حال به مطلب اول بپردازیم اینكه حضرت می‌فرمایند دنیا و شیطان و مردم برای او بی‌ارزش خواهند بود. شكی نیست كه مقصود امام علیه السّلام از دنیا عالم ماده نیست و عالم فیزیكی در قبال عالم متافیزیك نیست، یعنی عالم ماده در قبال عالم مجرّدات؛ زیرا عالم ماده و عالم طبع كه از او تعبیر به عالم اجرام می‌شود این مخلوق خدا است و مخلوق خدا كه نمی‌تواند مورد مذمّت امام علیه السّلام قرار بگیرد. این عالم را خورشید و ماه و ستارگان و كهكشان‌ها را خداوند خلق كرده، اینها كه گناهی نكردند. و بر اساس یك مبنای دقیق علمی و دقیق فلسفی و حِكمی همان مجرّد، كه عبارت است از وجود پروردگار و وجود بحت و بسیط پروردگار، به واسطه حدّ و قیودی تنازل پیدا كرده است و تبدیل به عالم ماده شده است. همان‌طوری كه تبدیل به سایر عوالم مجرّده یا نیمه مجرّده، برزخ بین مجرّد و ماده عالمی است كه دارای صورت است و حدود و قیود صورت را دارد، به آن عوالم تبدیل شده است.

 این‌طور نیست كه خدای متعال بوده و این عوالم هم در جای خودشان بودند، به همدیگر هم كاری نداشتند. این‌طور نیست كه در قبال خدای متعال یك حقیقتی بوده مانند اقوامی‌كه قائل به ثنویت هستند، خداوند در آن حقیقت دخل و تصرفی كرده، مثل كامیونی بیاید یك بار آجر خالی بكند و بعد بنّا بیاید یكی‌یكی این آجرها را بردارد دیوار درست كند. یك حقیقتی سوای خدای متعال بوده، خداوند هی از آنجا خاك برداشته آدم را درست كرده! حسن را درست كرده، تقی را درست كرده، زید را درست كرده، عمرو را درست كرده، خورشید و ماه و ستارگان را درست كرده. هان! چیزی در قبال خدای متعال اگر وجود داشته باشد پس او هم قدیم خواهد بود و وقتی‌كه قدیم بخواهد باشد پس او هم واجب‌الوجود خواهد بود، پس تعدد واجب‌الوجود لازم می‌آید كه این مسئله عقلًا و منطقاً باطل خواهد بود.

 منتها اشكال ما در این است آنچه را كه مربوط به عالم ملائكه و عالم مجرّدات است كه ما نمی‌توانیم از پذیرش این معنا و این حقیقت فرار كنیم و شانه خالی كنیم آن را مربوط به خدا می‌دانیم. عالم جبرائیل و میكائیل وعزرائیل و اینها را مربوط به خدا می‌دانیم. اما آنچه را كه مربوط به عالم ماده است آن را جدای از خدا می‌دانیم و برای او حسابی جدای از عالم ماورای ماده فرض می‌كنیم. درحالتی‌كه هر دو یكی است. به همان اندازه كه حقایق مجرّده عوالم علوی، عوالم عقل، عوالم روح، عوالم ملائكه، عوالم نفس تعلّق به خدا دارد و بستگی به ذات پروردگار دارد، به همان مقدار عوالم ماده و عوالم فیزیكی مخلوقات تعلّق به پروردگار دارد و هیچ تفاوتی بین این دو تعلّق نیست كه یك تعلّق كمتر باشد، یك تعلّق بیشتر باشد. آنچه كه مربوط به عوالم ملائكه هست نزدیك‌تر به خدا باشد، آنچه كه مربوط به عالم ماده است دورتراز خدا باشد! كأنَّ یك فاصله مكانی و فاصله كمّی را بین حقیقت ذات پروردگار و بین مراتب نزول اسماء و صفات پروردگار، ما معتقد بشویم. یك همچنین مسئله‌ای نیست، این مسئله باطل است. به همان مقدار خداوند به عالم اجرام نزدیك است و اشراف دارد و ارتباط دارد كه به عوالم عقل و عوالم مجرّده و عوالم ملائكه است، هیچ تفاوتی از نقطه نظر تعلّق و قرب و بُعد به مبدأ ندارد.

 بله، در خود این عوالم اختلاف رتبه وجود دارد و این بُعد و قرب به خود كیفیت این مراتب برمی‌گردد نه به این ذاتی كه بر آن عوالم اشراف دارد. قرب و بُعد از این ناحیه است نه از آن ناحیه. از آن ناحیه هیچ‌گونه اختلافی، اختلاف ولایی و اختلاف در مراتب اشراف پروردگار وجود ندارد و به همان مقدار سرسوزنی تفاوت بین نظر پروردگار و دید پروردگار و بصیرت پروردگار و سمع پروردگار و ولایت پروردگار و هیمنه و سیطره وجودی پروردگار بین این عالم و آن عالم نیست. آن‌وقت چطور ممكن است در لسان اولیاء دین این عالم مورد مذمّت قرار بگیرد؟! چیزی را كه خدا خودش درست كرده اینكه امام نمی‌آید او را مذمّت كند. آنچه را كه قبلًا هم عرض شد در دنیا مورد مذمّت است در آیات قرآن كریم و همین‌طور در لسان روایات، مسئله به كیفیت ارتباطات در این دنیا برمی‌گردد. ارتباطات در این دنیا اسمش دنیا است؛ ارتباطاتی كه آن ارتباطات به نحوی است كه انسان را از آن حقیقت و واقعیتی كه باید آن حقیقت و واقعیت را بپذیرد دور می‌كند، انسان را از آن واقعیت و از آن نحوه تعلّق و ارتباطی كه باید با مبدأ داشته باشد بعید می‌كند و آنچه كه موجب بشود كه انسان از آن مبدأ و از آن حقیقت دور بشود او اسمش عالم دنیا است.

 شما دو فرزند دارید، یك فرزندتان بسیار شخص مطیع، مؤدّب به آداب، مؤدّب به اخلاق و دارای روابط و اعمال سنجیده و كردار شایسته، محبّ، علاقه‌مند، دلسوز و رعایت پدر و مادر را می‌كند، در زندگی به آنها می‌رسد و آنچه كه مورد رضایت والدین هست این فرزند تحصیل می‌كند و این بر حسب اتفاق فرض كنید كه در آن طرف دنیا قرار دارد. یك فرزند دارید كه او بر خلاف او حالا نه اینكه در این جمع كه نیست فقط از باب مثال است اگر یك شخصی داشته باشد نه مربوط، خطاب به این جمع و اینها كه نیست یك كسی فرزندی دارد كه این اصلًا رعایت ندارد و سرش به راه خودش است، هر كاری كه دلش بخواهد انجام می‌دهد،

 در قبال پدر و مادر می‌ایستد، كارهای آنها را به تمسخر می‌گیرد، به نصایح آنها ترتیب اثر نمی‌دهد و به دنبال تحصیل سوء استفاده از موقعیت و از خصوصیات مادی پدر و مادر است. به‌طور كلی یك وصله ناجوری است كه احساس می‌شود در یك موقعیتی این وصله ناجور قرار دارد، و این در خود منزل شماست. حال ارتباط شما و تعلّق خاطر شما به آن فرزندی كه در آن طرف قرار دارد بیشتر است یا به فرزندی كه در منزل بر این كیفیت است؟ قطعاً آن كه در این منزل است و اتاقش مجاور اتاق شماست و هر روز ملاقات و دیدن و ارتباط انجام می‌شود، آن فاصله‌ای كه شما بین خود و بین او احساس می‌كنید بسیار فاصله فاصله بعیدی است بر حسب آن موقعیت و وضعیتی كه او به خود می‌گیرد در ارتباط با شما. اما آن كه در آن طرف دنیا هست و حتی شما شاید سال به سال او را نبینید یك وحدت باطنی و یك تعلّق قلبی بین خود و بین او احساس می‌كنید گرچه او را نمی‌بینید. پس این مسئله تعلّق یك مسئله قلبی است نه یك مسئله ظاهری و فیزیكی؛ مسئله ظاهری و فیزیكی به تعلّق ارتباط ندارد. آنچه كه موجب قرب و بُعد است او به قلب و نفس و روح برمی‌گردد، به بدن و ماده كه برنمی‌گردد.

 ماده دو حیثیتی است كه این حیثیت جدای از یكدیگراست. الان این لیوان در كنار من است، آیا چون در كنار من هست بین من و بین او وحدت بر قرار است؟ نخیر، من یك موجودی هستم خصوصیات من یك موجودی است، این هم یك موجود دیگری است از سنگ و شیشه، بسته به كیفیتش آن هم برای خودش هست. یك وقتی در اینجاست یك وقتی در آنجاست. یك وقتی در مطبخ قرار می‌گیرد، یك وقتی در دكان فروشنده قرار می‌گیرد، یك وقتی در كارخانه قرار می‌گیرد. هیچ ارتباطی بین من و بین این لیوان وجود ندارد. همین‌طور در بین افراد انسان، فرد انسان یك فردی است كه با هر فردی كه احساس نزدیكی كند باز از نظر بدنی دوتا هستند، این به راه خود می‌رود، این هم به راه خود می‌رود، این غذای خود را می‌خورد آن هم غذای خود را می‌خورد. او كار خود را انجام می‌دهد، در یك منزل باشند، در یك اتاق باشند باز دو نفرند. پس به‌طور كلی اصلًا مسئله قرب و بُعد به جنبه فیزیكی افراد برنمی‌گردد. مسئله قرب و نزدیكی این به روح و نفس افراد برمی‌گردد و آن هم دائرمدار تعامل و ارتباط بین دو فرد است، ارتباط بین دو فرد اگر ارتباط جاذبی باشد این دو فرد را به هم نزدیك می‌كند. اگراین ارتباط، ارتباط دافعی باشد این دو فرد را از هم دور می‌كند.

 درعالم دنیا، دنیای به معنای ماده، نحوه ارتباط ما را می‌گویند دنیا. دنیای به معنای پست، دنیای به معنای پایین‌تر. دنیا از ادنی گرفته می‌شود، ادنی یعنی پایین‌تر، مؤنثش می‌شود دنیا. دنیا یعنی آن عالمی‌كه از همه عوالم پست‌تر و پایین‌تراست و ازحیث ارزش بی‌ارزش‌تراست. آن چیست؟ آن نحوه تعلّق انسان و نحوه برخورد انسان و نحوه تفكر انسان و نحوه نگرش انسان است با آنچه كه در دوروبر او می‌گذرد، این را می‌گویند دنیا. حال این نحوه نگرش و نحوه برخورد، اگر او را به سمت مبدأ و به سمت حقیقت و به سمت وحدت نزدیك كند او دیگر دنیا نیست. اگر این نحوه نگرش و نحوه تعلّق، او را از آن مبدأ دور كند این می‌شود دنیا.

 پس این مذمّتی كه در آیات قرآن و در كلمات بزرگان و كلمات ائمّه هدی صَلَواتُ اللَه وَ صَلواتُهُ عَلَیهم‌

 اجمعین نسبت به دنیا وجود دارد، در نهج البلاغه آن‌قدر راجع به دنیا مذمّت شده است. امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه در ده‌ها مورد هی می‌فرماید: دنیا از من دورشو، دنیا من تو را سه طلاقه دادم، دنیا از من كناره بگیر، دنیا به صورت شیطان به سراغ من آمد، دنیا به صورت پیر زالی خوش خط و خال به صورت من آمد، دنیا به این كیفیت. حضرت چرا در اینجا چه چیزی را می‌خواهند بفرمایند؟ آیا منظور تملك و اینهاست، تملك و اینها كه چیزهای دنیا نیست. آیا منظور استفاده از مواهب الهیه است كه آن استفاده از مواهب الهیه كه دنیا نیست.

 پیغمبر اكرم یك سوم اموالی را كه بدست می‌آوردند خرج عطر و بخور و عطورات خودشان می‌كردند. سیدالشّهدا علیه السّلام در این سفری كه برای كربلا می‌آمدند یكی از مخارج بسیار مهم آن حضرت برافروختن عطورات و بخوردادن و عطر را در خیمه‌ها پخش كردن به طوری است كه از فاصله‌های بعیده آن بوی عطر خیام سیدالشّهدا به گوش می‌رسید. اینها دنیاست؟ كجای اینها دنیا است؟ معطرشدن و خرج اموال برای خوش عطر بودن و برای نظیف بیرون آمدن و برای ظاهری جاذب در میان مردم بروز و ظهور كردن این كجا دنیاست؟ این كه همه روش اولیاء ما بوده، روش ائمّه ما بوده.

 آنچه كه دنیا هست این است كه انسان در ارتباطش با افراد آن مبدأ را فراموش كند این مسئله است. در ارتباطش با جوانب خدا را كنار بگذارد. در ارتباطش با مسائل منافع ظاهری را بر آن مصالح واقعی ترجیح بدهد، این می‌شود دنیا. هر قدمی‌كه به این سمت برداشت یك قدم در دنیا فرو رفته، یك قدم در باتلاق فرو رفته است. به هر مقداری كه این تفكر خود را اصلاح و تصحیح كرد به همان مقدار به سمت مبدأ و به سمت توحید و به سمت آن عوالم نزدیك شده است و این اختصاص به گروهی دون گروهی ندارد. در همه موارد دنیا وجود دارد؛ در ارتباط با همسایه دنیا وجود دارد، در ارتباط با قوم و خویش دنیا وجود دارد. انسان نسبت به قوم وخویش چه عكس‌العمل و چه نظری را داشته باشد، كارهای آنها را امضاء كند درصورتی‌كه خلاف باشد به خاطرقوم و خویش بودن، اما در جای دیگر داد سخن بدهد و آن كارها را در غیر از آن موقعیت محكوم كند، این دنیا است. با رفیق خودش چون رفیق است به ممشات و چشم‌پوشی بگذراند، اما اگر همین قضیه در غیر از این موقعیت پیش بیاید با تمام توان از همه امكانات و استعداد خود برای كوبیدن حریف استفاده كند این دنیاست. نسبت به جریاناتی كه برای او اتفاق می‌افتد تا مادامی‌كه آن جریان درگیر منافع و مضار اوست عكس‌العمل نشان بدهد. اما همین‌كه از تحت منافع و مضار او بیرون آمد خود را به كناری بكشد و مهر خاموشی بر لب بزند و از مسائل كنار باشد، این دنیاست. تا وقتی‌كه انسان نسبت به آنچه كه برای آینده خود و برای منافع آتیه خود او را ضروری می‌داند نسبت به او حساسیت نشان بدهد، اما همین‌كه دید دیگر فایده ندارد، آن مطالب و آن حساسیت‌ها را كنار بگذارد این دنیاست! دنیا عبارت است از كیفیت ارتباطی كه آن ارتباط مخالف با توحید است، مخالف با حقیقت عالم وحدت است، مخالف با تحصیل رضای واقعی پروردگار است، این را می گویند دنیا.

 حضرت می‌فرمایند وقتی‌كه انسان این سه عمل را انجام داد خداوند دنیا را در نزد او پست می‌كند، دیگر دنیا بی‌ارزش می‌شود. هر كسی می‌تواند خود را محك بزند و ببیند تا چه مقدار دنیا برای او بی‌ارزش شده یا ارزشمند است، تا چقدر در قبال مسائل حساسیت نشان می‌دهد.

 همان‌طوركه در همین فقره حضرت توضیح می‌دهند شیطان و ابلیس در این جریان دخالت مستقیم دارد، شیطان و ابلیس. شیطان می‌آید و این دنیا را برای انسان جلوه می‌دهد. آن بینش واقعی را تبدیل می‌كند به یك بینش اعتباری، این بینش اعتباری می‌آید جایگزین بینش واقعی می‌شود. تصور نكنید كه این ابتداً پیدا می‌شود، در خیلی از موارد و در خیلی از افراد این مسئله كم‌كم اتفاق می‌افتد. آن كسی كه می‌خواهد نسبت به یك مسئله اقدام كند اول در نظر او شاید خدا باشد و واقعاً هم شاید خدا باشد، واقعاً شاید قصدش خدا باشد. اما وقتی‌كه وارد در قضیه می‌شود، وارد در آن جریان می‌شود، وارد در آن محیط می‌شود كه حالا دیگر باید آستین‌ها را بالا بزند و حالا باید صحبت كند و حالا باید عكس‌العمل نشان بدهد، این طرف می‌برند آن طرف می‌برند، این مجلس او را دعوت می‌كنند، آن مجلس او را دعوت می‌كنند، افراد از هر گوشه و كنار برای او یك خبری می‌آورند، این خبرها این مجالس، این این طرف آن طرف رفتن اگر متوجه نباشد، اگر گوش به زنگ نباشد، اگر مواظب و مراقب بر نفس نباشد، كم‌كم، كم‌كم آن حقیقت تعلّقی او را به پروردگار كه اول به صورت خالص و به صورت قرب برای او حاصل شده بود آن حقیقت را از او می‌گیرد و با توجه به حفظ ظاهر و پوست، آن پوسته را برای او نگه می‌دارد و مانند یك كره‌ای كه داخل در آن كره مملوّ از آب باشد. وقتی‌كه یك سوزنی شما وارد آن كره بكنید این قطره قطره، نه یك مرتبه، اگر یك مرتبه بیاید یك دفعه به خود می‌آید، من چه بودم من چه شدم، نه، شیطان می‌آید قطره قطره آن مایع درون این كره را تخلیه می‌كند. یك مجلس می‌رود یك قطره می‌افتد ازش، مجلس دوم بلند می‌شوند از آن یك قطره دیگر می‌افتد، مجلس سوم آقا فلان‌كس راجع به شما در آنجا این حرف را زد، عجب! یك‌دفعه می‌بینی ده قطره ریخت. آقا فلان‌كس راجع به شما در آنجا تمجید كرد در آن سخنرانی گفت حضرت استاد این‌طور می‌فرمایند! یك‌دفعه می‌بینید نیم لیتر ریخت. آقا فلان‌كس در آنجا نسبت به شما مذمّت كرد گفت این چیزی نمی‌فهمد! عجب، من نمی‌فهمم، خودش نمی‌فهمد. یك‌دفعه می‌بیند یك لیتر ریخت. كم‌كم، كم‌كم این حالتی را كه در آن موقع در نفس خود احساس تعلّق داشت و در دید خود نوری را احساس می‌كرد در آن موقع ابتدایی ...

 ببینید داریم به مسئله دقیق می‌شویم، و این برای همه ما هست. حالا من در توضیحات ان‌شاءاللَه عرض می‌كنم. این مسئله برای همه ما هست، این پرونده‌ای است كه برای همه ما بازشده، خیال نكنید از من گوینده تا تك‌تك شمای شنونده ما این پرونده را داریم و باید گوش به زنگ باشید، گوش به زنگ نباشیم خیال نكنید شما در این مجلس آمده‌اید، در همین مجلس می‌آید كنارتان می‌نشیند، تو همین مجلس «عنوان بصری» می‌آید شیطان یكی‌یكی كنار ماها می‌نشیند. جلسه «عنوان بصری» آمدی؟ به به! به به! عجب توفیق پیدا كردی! ببین بقیه كجا رفتند تو الان آمدی اینجا داری به صحبت‌های آقا گوش می‌دهی! یواشكی در گوشت می‌گوید كه بغل آقا هم نشستم خیال نكن فقط بغل خودت نشستم، نه، پیش آقا هم نشستم رفتم تو آن زوایای نفسش، خودش حالی نیست چه دارد می‌گوید، ولی حالا ما فقط می‌گوییم. ان‌شاءاللَه خدا حفظ كند دیگر ما غیر از این‌

 چاره‌ای نداریم، دیگر چه كنیم، ان‌شاءاللَه خدا حفظ كند و ان‌شاءاللَه به نفوس اولیاء خودش ما را از این خطرات و مهالك خودش عبور بدهد. ببینید می‌آید دقیق و ظریف از راهی كه او بلد است و ما بلد نیستیم.

 چقدر مرحوم آقا این مسئله را می‌فرمودند، چقدر در مجالس مختلف این مسئله را به صور مختلف بیان می‌كردند: كسی كه متصل با مقام ولایت نباشد و وارد در بعضی از امور بشود، كم‌كم، كم‌كم شیطان می‌آید و آن تعلّق منظورم همان نور است و آن حالت و آن وضعیت و آن موقعیت ابتدایی را كم‌كم، كم‌كم از او می‌گیرد و بعد از این موجود موجود دیگری می‌سازد در مقابل این موجود اول. همان كارها را انجام می‌دهد؛ نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، منبر می‌رود، حجره را باز می‌كند، به مردم می‌رسد، اما آن موقع چه جور بود الان چه جور است؟ آن موقع با چه دیدی بود و الان با چه دید است؟ آن‌وقت این می‌آید و یك پوسته را برای انسان باقی می‌گذارد و انسان به این پوسته دل‌خوش می‌كند. هی یكی این مجلس آن مجلس، این حرف آن حرف، آقا تو روزنامه این حرف را برای شما زدند، آقا آنجا این تبلیغ را كردند، آقا در فلان‌جا كتاب شما پخش شده، آقا فلان‌جا تعریف شما ... هی یكی‌یكی دارد می‌آید، هی می‌آید انسان هی می‌رود دنبال حرف، هی می‌رود دنبال نقل، هی می‌رود دنبال، این نفس با یك حرف می‌رود دنبال، رها می‌كند.، از آن موقعیت و از آن ثبات كجا داری ولش می‌كنی برود، این حرفی كه زده چرا خودت داری دنبال حرف می‌روی؟ چرا خودت داری به دنبال مطالب دیگران می‌روی؟ چرا سر جایت نمی‌ایستی؟ چرا در همین جایی كه نشستی در همین‌جا توقف نمی‌كنی؟ چرا فقط این را به عنوان یك حرف نمی‌شنوی؟ اصلًا چرا می‌شنوی؟ حال كه از شنیدنش چاره‌ای نداری چرا به آن حرف دل می‌بازی و آن ثبات خود را ازدست می‌دهی؟

 عرض كردم خدمت رفقا، یك وقتی من در جایی بودم. یك شخصی از یك جا آمد گفت: آقا من یك كتابچه این‌قدر آورده‌ام مطالبی كه در فلان‌جا راجع به شما نوشته‌اند همه را در اینجا آورده‌ام بدهم خدمتتان. گفتم: همین‌طور پاره‌اش كن بریز سطل آشغال. گفت: ای آقا من این همه رفته‌ام زحمت كشیدم، جمع‌آوری كردم مطالب را. گفتم: بنده اصلًا نمی‌خواهم بشنوم. بعد دیدم خیلی متأثر است. گفتم: آقا حقیقت قضیه را به شما بگویم؟ تمام این مطالبی كه شما گفتید در بنده موجود است. حالا چه می فرمایید؟ بنده همه این مطالب را تصدیق می‌كنم، تصدیق می‌كنم. دیگر چه می‌خواهید به من بدهید؟ گفتم بلند شو بریز توی رودخانه برای چه می‌خواهی اصلًا به من نشان بدهی؟ چرا من بیایم این فكر خودم را ...

 واقعاً این‌طور است. واقعاً عجیب است كه چطور شیطان می‌آید حقائق را برای انسان عوضی جلوه می‌دهد، تغییر می‌دهد. می‌آید آقا مسئله در اختیار شماست! آقا شما مسئولیت فلان قضیه را داری! آقا شما متعهد هستی، باید بدانید چه جریانی دارد می‌گذرد، تا ندانید نمی‌توانید تصمیم بگیرید، باید بدانید چه مطالبی دارد می‌گذرد تا اینكه بتوانید صحبت كنید، تا اینكه بتوانید بنویسید، تا اینكه بتوانید تصمیم لازم را بگیرید، تا از جریانات خبر نداشته باشید كه شما نمی‌توانید تصمیم صحیح و مناسب را در قبال مسئله بگیرید! ببینید، حرفش هم خیلی خوب است، خیلی هم جاذب است، هم حرفش جاذب است هم ملایم با نفس است. تا یك‌

 كسی چیزی می‌گوید، می گوید ها! بده ببینم بده ببینم چی گفتند راجع به من تا بروم چه كارشان كنم. این را می‌گویند، عجب! حالا ما هم یك چیزی می‌نویسیم! این را گفتند ما هم حالا می‌آییم مقابلشان، این می‌گوید آن می‌گوید، این می‌شود همین اوضاع، یكی من یكی آن، یكی آن یكی آن، آقا خدا كجا رفت؟ چیزی نیست كه انسان بخواهد پی او برود. ما مطالب خیلی مهم‌تری را داریم كه باید پیگیری كنیم و به دنبالش برویم. دیگر نیاییم وقت خودمان را صرف این مسائل بكنیم.

 این شیطان می‌آید این موقعیت، این مسئله، این حقیقتی را كه در ذهن بوده است این را به یك صورت دیگری، هم این صورتش را حفظ می‌كند، صورت به دنبال خدا رفتن، تبلیغ دین را كردن، احساس وظیفه كردن، احساس تكلیف كردن، جملات قشنگ و جاذب، ها! این را حفظ می‌كند و یك‌یك این قطرات دارد از آن كره همین‌طوری می‌ریزد. یك مرتبه انسان می‌بیند عجب، این كره‌ای كه در دست او بود دو كیلو، سه كیلو یك كیلو وزنش بود، الان در دستش به اندازه دو گرم وزن دارد، سه گرم وزن دارد، یك سیر وزن دارد، نیم كیلو وزن دارد. حالتش با قضایا كم‌كم عوض می‌شود. اگر قبل از اینكه این موقعیت را پیدا كند گفتند آقا شاید به این وضعیت نرسید، خوب نرسیدم كه نرسیدم. الان دیگر نمی‌گوید نرسیدم كه نرسیدم. بلند می‌شود هزار و صد تلفن به این طرف و این طرف تا اینكه وضعیت خودش را نگه دارد! چه تغییری پیدا شد؟ چه فكری آمد و جایگزین آن فكر قبلی شد؟ چه شد قضیه؟ او این بود؛ آن نور و آن ربط و آن تعلّق ابتدایی جایش را داد به یك تعلّق دنیوی، صورت را برای ما نگه می‌دارد، آن پوسته را برای ما نگه می‌دارد ولی آن حقیقت را تهی می‌كند، دیگر می‌بینی نیست، دیگر می‌بینی آن حال اوّل را نداریم، آن خلوص اوّل را در كارها دیگر نداریم. آن تعلّق و ربط را دیگر در آنها نداریم. آن موقعیت تغییر پیدا می‌كند عوض می‌شود.

 آن وقت چیست؟ مصداق آن آیه شریفه است: ای رسول ما این مردم را رها كن‌ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ‌ الحجر، ٣ ول كن این مردم را، بگذار اینها بروند دنبال اكل و شربشان، بگذار بروند دنبال تمتّعاتشان، بگذار اینها بروند این امل آرزوها هان! این آرزوها، این خواست‌ها، آنها را سر در گریبان خودشان بكند. یلْهِهِمُ یعنی به لهو در بیاورد، تو خودشان به لهو در بیاورد، لهو كه از آن حقیقت تهی است، لهو كه از آن باطن تهی است. بگذار اینها به خودشان بپردازند فَسَوْفَ یعْلَمُونَ بعداً می‌فهمند، الان گیج‌اند، الان می‌گوید برای خدا، ولی مجال تفكر را به خود نمی‌دهد، نمی‌آید بنشیند گوشه اتاق چراغ را هم خاموش كند، در را هم ببندد، به زن و بچه بگوید یك ساعت اینجا نیایید، كسی هم در نزند، بنشیند فكر كند. خودش و كلاه خودش را قاضی كند، به وجدان خودش برگردد، یك‌یك خودش را جای دیگران، دیگران را جای خودش بگذارد، موقعیت خودش را با موقعیت پنج سال گذشته مقایسه كند، نمی‌آید این این كار را انجام بدهد، بلكه خودش را به دست‌خوش حوادث رها می‌كند، می‌سپارد. امروز این می‌آید می‌گیرد، فردا این می‌آید می‌گیرد، پس فردا این می‌آید می‌گیرد، آن می‌آید می‌گوید حاج آقا، آن می‌آید می‌گوید حاج آقا، آن می‌آید در ماشین برایش باز می‌كند، آن می‌آید برایش چه می‌كنند. این چیست؟ سپردن است. آدم زرنگ تا می‌خواهند در ماشین را باز كنند ببند! آدم زرنگ تا می‌خواهد دو نفر همراهش بیفتند: آقا كاری دارید بفرمایید، من تنها می‌روم، من تنها می روم.

 یك روز وارد حرم علی ابن موسی الرّضا علیه السّلام شدم دیدم دارند مردم را هُل می‌دهند، كنار عتبه بودم داشتم در را می‌بوسیدم كه وارد حرم بشوم. دیدم یك نفر، یكی ما را هُل داد یك متر رفتیم جلو، برگشتیم دیدم یك آقایی دارد می‌آید مردم دورش هستند و عقب‌گرد و پس‌گرد، گفتم چه خبر است آقا؟ خود ایشان هم داشت می‌شنید در حرم امام رضا، جای این حرف‌ها نیست، عقب‌گرد و جلوگرد ندارد. یك‌دفعه همه تعجّب كردند و ایستادند. گفتم: همین طور رو كردم به ایشان انسان این جوری حرم نمی‌آید. شما بفرمایید كنار آقا هم راضی نیستند كه با ایشان به این كیفیت حرم بیایند! آن وقت بعضی افراد می‌آیند پشتش را به امام رضا كرده بود از ایشان عكس بیندازد تو حرم! این چه جور می‌شود قضیه؟ آقا جان می‌خواهی حرم بیایی عبا را بكش روی سرت، كسی هم نشناسد تو را، اگر نصف شب نمی‌توانی بیایی صبح بین‌الطّلوعین بیا، یا اگر آن موقع هم نمی‌توانی حالت مساعد نیست، بدون اینكه به كسی اطلاع بدهی وقت آمدنت را. بعد هم حالا می‌آید توی حرم می‌نشیند افراد می‌آیند دور ایشان، تو حرم می‌نشینند پشتشان را به امام رضا می‌كنند. یك كلام بگو آقا بلند شوید بروید. شوخی نداریم با كسی، شما تو حرم امام رضا و این دستگاه! نمی‌توانی نیا. در یك موقعیت دیگر می‌توانی آقا بیا.

 خدا رحمت كند مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری استاد بنده در فقه. ایشان خیلی مشهد مشرف می‌شدند. هر دو هفته یك بار ایشان مشرف می‌شدند. عصر چهارشنبه كه دیگر روز پنج‌شنبه حوزه تعطیل بود ایشان می‌آمدند ماشین اتوبوس سوار می‌شدند، از قم می‌رفتند برای پابوسی امام رضا علیه السّلام و بعد شب جمعه را در آنجا بودند. ایشان می‌فرمودند من وقتی‌كه می‌روم آنجا من را می‌شناسند، من نصف شب می‌روم عبا هم می‌كشم سرم، خیال می‌كنند یك آقایی آمده اصلا هم كه نمی‌شناسند. عبا كشیده سرش، می‌آمدند در حرم می نشستند تا صبح جمعه، صبح دوباره سوار اتوبوس می‌شدند برمی‌گشتند قم كه به درس روز شنبه برسند.

 انسان می‌تواند، می‌تواند انسان به یك نحو دیگری انجام بدهد. این چه می‌شود آن‌وقت نه، این قسم بهتر است. مردم این قسم استقبال می‌كنند، مردم این قسم رو می‌آورند. به افراد مبرّز مردم توجه می‌كنند، چه اشكال دارد كه به این كیفیت باشد؟! این هم خودش یك تبلیغ است! انسان با این كیفیت در اجتماع حركت كند، زن و مرد از توی خیابان تماشا می‌كنند می‌گویند به به به! چهره نورانی و افراد هم به دنبال اینها. آن‌وقت این چی؟ ها! آن‌وقت این امام رضا برمی‌گردد. آن‌وقت انسان می‌خواهد بیاید امام رضا را زیارت كند، یك‌دفعه می‌آید شیطان را زیارت می‌كند به جای امام رضا. یعنی تو آن ضریح به جای امام رضا چه كسی نشسته؟ شیطان نشسته، آن را می‌آید زیارت می‌كند.

 شما خیال می‌كنی كه توی حرم امام رضا شیطان نیست؟ پس اینها كه جیب مردم را می‌زنند كجا می‌زنند؟ آنجا هم شیطان هست، همه جا هست. تو مسجد الحرام هم شیطان است، توی حرم امام رضا هم شیطان هست، تو كربلا هم شیطان هست، تو نجف هم شیطان هست، همه جا هست. دارید می‌بینید دیگر چه مسائلی هست. شیطان رفته و در همه جا سفره‌اش را انداخته است، می‌گوید بیایید و بر سر سفره من بنشینید!

 نروید بر سر سفره امام رضا بنشینید، نروید سر سفره امام زمان بنشینید، به جای اینكه سر سفره امام زمان بنشینید ببینید سفره من چه قشنگ است، چقدر توجه می‌كنند، مردم چه سلام و صلواتی می‌فرستند.

 یك روز با مرحوم آقا جایی دیدن یك شخصی رفتیم. آن شخص ماشین فرستاده بود كه رفته بودیم برای دیدن ایشان. در موقع مراجعت یك مرتبه آمدند پیاده شدند كه در را باز كنند. یك‌مرتبه آقا گفتند: بنشینید سرجایتان، ما خودمان در را باز می‌كنیم. بعد هم ایشان در را باز كردند. از جای خود تكان نخورید. هم به راننده و هم به [آن شخص گفتند] خودمان پیاده می‌شویم. این نه اینكه بخواهد تصنّع كند، ذاتش بر آن فطرت باقی مانده، ذاتش بر آن حقیقت باقی مانده، ذاتش به همان مسئله توحید و به همان كیفیت باقی مانده. می‌خواهد بگوید كه اینها برای انسان شرف نمی‌آورد، اینها برای انسان افتخار نمی‌آورد. اگر دو دفعه آمدند برای من در را باز كردند دفعه سوم نیامدند یك‌دفعه یك چیزی توی ذهن من خطور می‌كند، ها نیامد این دفعه! تا خطور می‌كند نسبت به او یك حالتی پیدا می‌كند. این حالت اول نبود. آقا جان دست داری در را باز كن، دست داری خوب در را باز كن، حالا هر كسی هستی.

 یك وقت ما در یك مجلسی بودیم یكی از آقایان كه به رحمت خدا رفته در طهران در همان زمان شاه صحبت از وظیفه و تكالیف و این چیزها شد. یك شخص خیلی معروفی هم بوده. گفت من یك وقتی خدمت مرحوم آیة اللَه گلپایگانی بودم آن زمان مرحوم آیة اللَه گلپایگانی حیات داشتند به ایشان گفتم: آقا مشكل ما در اینجا مشكل نبودن امام علیه السّلام است، اگر ما امام داشتیم وظیفه خود را از ایشان می‌پرسیدیم. ما الان چه كنیم؟ كجا برویم؟ چه نوع تبلیغی بكنیم؟ ایشان خیلی خوش صحبت بود و حرّاف و مطالب را هم خیلی قشنگ بیان می‌كرد. درحالی‌كه ما اطلاع داشتیم، تمام كارهایی را كه انجام می‌گرفت اگر نگوییم تمام، اكثر فعالیت‌ها و سخنرانی‌ها و كیفیت تبلیغ همه بر اساس نفس بود، همه بر اساس نفس بود. شما نمی‌خواهد به امام زمان برسید. آیا فلان كار را انجام دادن و یك نفر را از یك جا بیرون كردن و سر جای او آمدن، آیا این دستور امام زمان است؟! آیا نماز را قضا كردن هم جزء دستور امام زمان است؟! آیا مردم را از یك مجلس به مجلس دیگر بردن به این عنوان، مطلب را بیان می‌كرد به چه نحوه؟ یك صحبتی را می‌كرد دوجا منبر می‌رفت، دو جا صحبت می‌كرد یك مقدار صحبت را باقی می‌گذاشت برای مجلس دیگر. می‌گفت تتمّه را در مجلس دیگر خواهیم گفت. آن وقت آن واعظی كه بعد می‌آمد مجلس دیگر برای او خلوت می‌شد. ببینید قشنگ، خوب آقا، خوب شیطان كار خودش را بلد است، خوب می‌تواند بیاید و مسائل را مطرح كند. حالا شما درد غیبت امام زمان را داری؟ چه كسی را داری گول می زنی؟ چه شخصی را داریم فریب می‌دهیم؟ ما چه كسی را داریم گول می‌زنیم؟ ما خیال نكنیم كه حالا خود ما هم در همین جا آمدیم در همین مجلس آمدیم، ما از دستبرد شیطان دور هستیم. تصور نكنید. تك‌تك افرادی كه در اینجا نشستند از من گوینده تا دوستان و رفقای شنونده كه نسبت به تكالیف الهی مورد مؤاخذه و مورد عقاب واقع می‌شوند.

 جلسه «عنوان بصری» چیست؟ جلسه «عنوان بصری» برای این است كه من و شما به تكالیفمان عمل كنیم. اگر قرار باشد كه بیاییم اینجا و دلمان را خوش كنیم بر اینكه آمدیم جلسه آقا شركت كردیم و مطالب آقا را شنیدیم بدانیم كه كلاهمان پس معركه است. بیخود آمدیم، این حرف‌ها نیست. بلند شویم بیاییم اینجا اما

 حرفی را كه به مردم زدیم پایش نایستیم، صد سال این جلسه نباید بیایید! بلند شویم بیاییم اینجا و به تعهداتی كه به مردم كردیم به این تعهدات عمل نكنیم، برای چه!؟ فایده‌ای ندارد. شیطان می‌آید از همین جلسه «عنوان بصری» بر ما نفوذ می‌كند. ما می‌رویم در این جلسه دیگر كاری نداریم به كسی، ما می‌رویم در این جلسه هر كاری كه دلمان می‌خواهد انجام می‌دهیم. ما می‌رویم در این جلسه هر ارتباطی كه بخواهیم با رفیقمان برقرار می‌كنیم، ما می‌رویم در این جلسه به هر نحوی كه می‌خواهیم در محیط زندگی خودمان و محیط زن و بچه‌مان هر اخلاقی كه می‌خواهیم انجام بدهیم. نه آقا این حرف‌ها نیست. آمدن در اینجا به معنای سر سپردن به مكتب اولیاء الهی است، نه به معنای لاابالی‌گری و به معنای بی‌اعتنایی به همه ارزش‌ها و پشت پا زدن به همه مبانی و به همه اصولی كه آن بزرگان برای احیای این اصول عمر خودشان را گذاشتند، حیات خودشان را گذاشتند و زندگی خودشان را گذاشتند. این است مسئله.

 بلند می‌شویم می‌آییم اینجا اما قولی كه به رفیق دادیم اگر این كار انجام بشود ما این كار را انجام می‌دهیم زیرش می‌زنیم. نه گفتیم الان نمی‌كنیم. بیخود نمی‌كنی، غلط می‌كنی این حرف‌ها چیست؟ شیطان در تمام زوایای وجود ما به هر كیفیتی و به هرجوری ... ما باید مواظب باشیم، ما باید به دنبال این مطلب باشیم. بارها شده، بارها شده این قضیه برای خود من پیش آمده، خود من كه دارم این حرف را می‌زنم عمل می‌كنم یا نمی‌كنم، می‌گویم حال من عمل نمی‌كنم چند نفر هستند از رفقا دوستان، اینها مستعدند خداوند به اینها توفیق داده اقلًا اینها مطالب را بشنوند، اقلًا اینها این مطالب را عمل كنند و ما نباید تصور كنیم كه این قضیه در راه حق وجود ندارد. در خود مسیر حق از همان مبانی حق می‌آید جلو از همان جا می‌آید جلو.

 یك دفعه خدمت رفقا من عرض كردم سابق به واسطه بعضی از جریاناتی كه اتفاق افتاده بود ما طبعاً درگیر بودیم و یك مطالبی مطرح می‌كردیم و درست هم مطرح می‌كردیم و درست هم بوده و الان هم بر این اساس ما پایبند هستیم. مطالب مطالب صحیحی بوده، الان هم رویش هستیم. بعد همین‌طور ما مطلب را بیان می‌كردیم رسیدیم به یك جا احساس كردم قضیه را همه فهمیدند. اگر قرار بود مطلب به گوش كسی برسد دیگر تا به حال رسیده، اگر قرار بود مسئله‌ای را بفهمند فهمیدند. حتی یك روز من به یك شخص گفتم بعد از اینكه چهار سال اگر در این مدت چهار سال به گوش درازگوش من این مطالب را می‌گفتم تا به حال آدم شده بود. حتی به این مقدار، مسئله روشن شفاف واضح بیان شده بود. بعد من به این نكته رسیدم، رسیدم به یك جا دیدم دیگر بعد از این، گفتن این مطالب دیگر چه فایده‌ای دارد؟ دیگر چه نتیجه‌ای دارد؟ حرف را زدیم. اگر قضیه‌ای بود گفتیم. حالا یك شخصی ذهنیت خود را برگرداننده است و پنبه در گوش خود كرده است، این دیگر چه باید كرد؟ دو دوتا می‌گوید هشت تا! دیگر چه باید كرد؟ نه، اینجا دیگر مسئله فایده‌ای ندارد.

 در همین حین من یك شب مرحوم آقا را خواب دیدم و یك جریانی پیش آمد كه خیال می‌كنم خدمت رفقا گفتم بالاجمال، كه ایشان به من فرمودند آقا مطالب حق را هر شخصی تحمل شنیدنش را ندارد، دهانت را دیگر ببند. تمام شد، دیگر از این به بعدش شد دنیا. خیال می‌كردیم تا آن موقع حالا فرض كنید چیزی هست و

 خیال می‌كردیم حالا برای خداست. دیدم دیگر از این به بعدش دیگر دنیا است، از این به بعدش دیگر تصفیه حساب است، از این به بعدش دیگر كوبیدن حریف است، از این به بعدش دیگر درگیری‌های نفسانی است. اینجا دیگر باید توقف كرد. حق حق است تا وقتی‌كه بوی الهی و رحمانی بدهد، اما اگر حق از آن حقیقت خودش كه انتساب به پروردگار است آمد جدا شد، دیگر آنجا این حق نیست، آن كلمات حق است.

 به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن شخص كه بلند شد گفت لا حُكمَ الُا لله. حضرت فرمودند: كَلِمَةُ حَقٍ یرادُ بِهَا الُباطِل حرف حرف حق است لا حُكمَ الُا لله حكم اختصاص به خدا دارد. او باید برای انسان تعیین تكلیف بكند. او باید برای انسان آمر و ناهی تعیین كند. او باید مطالب را در اختیار انسان بگذارد و انسان اطاعت بكند. حضرت فرمودند كَلِمَةُ حَقٍ یرادُ بِهَا الُباطِل این مسكین نمی‌داند كه منِ علی برای احقاق همین یك مسئله است كه شب و روزم را دارم دور از محیط خانواده سپری می‌كنم. برای احقاق همین مسئله است كه پیمودن بوادی و بیابان‌ها و رنج‌ها و شمشیر زدن‌ها و زخم‌ها را بر بدن خودم و در آخر شمشیر را بر فرق خودم دارم تحمل می‌كنم. این نمی‌داند. این خیال كرده من هم مثل معاویه‌ام، این خیال می‌كرده من هم مثل عمروعاصم، این خیال كرده من هم مثل آن هستم. من برای احقاق این مسئله دارم جانم را می‌دهم، زندگی‌ام را دارم فدا می‌كنم كه حق را همیشه با انتساب به مبدأ باید پیش برد نه بدون انتساب این می‌شود معاویه، این مسئله است.

 خیال نكنید این مسئله برای ما هم نبوده، بعد از مرحوم آقا بنده در اینجا اعتراف می‌كنم صریحاً دارم می‌گویم، بعضی از افراد و منتسبین به ما بودند كه از حق برای احیاء نفس استفاده كردند، احیاء نفس نه احیاء حق. برای تصفیه حساب آمدند حق را اعمال كردند. برای رسیدن به منافع و مطامع دنیوی آمدند این كار را انجام دادند. منتسبین به خود ما بودند، از رفقای خود ما بودند. افراد را با كلمات زیبنده و جاذب به دنبال هوای خودشان به این طرف و آن طرف می‌كشاندند. ولی قضیه چه بود؟ نفس، فقط بر مدار نفس، تمام این حركات دور می‌زد، نفس بود!

 در یك قضیه‌ای كه در مشهد اتفاق افتاد ما وقتی‌كه رفتیم در آنجا ما خبر نداشتیم مسئله چه می‌خواهد بشود. وقتی رفتیم در آنجا در همان فرودگاه كه آمدیم یك‌دفعه دیدیم دو نفر آمدند در فرودگاه به استقبال، حضرت آقا رفقا و دوستان در جایی اجتماع دارند و مایلند كه ظهر در خدمت شما باشیم! من گفتم: من هنوز والده را ندیدم و خلاف است قبل از اینكه من والده را ببینم اینكه جایی بیایم. دوباره چند قدم رفتیم گفتند اگر عنایت بفرمایید رفقا را شاد بفرمایید. یك نگاه كردم گفتم: بنده این عنایت را نمی‌خواهم بفرمایم تمام شد. داری من را دور می زنی؟! ما این كتاب‌ها را روی طاقچه گذاشتیم. ما پیش كسی بودیم كه اگر یك هزارم این را كه می‌گویم نمی‌خواهم در حق مرحوم والد رضوان اللَه علیه اغراق كنم واقعاً می‌گویم یك هزارم، اگر یك هزارم فهمیده باشیم اقلًا این چیزها را می‌فهمیم. این مسائل را حالا دیگر نمی‌گویم مسائل دیگر را. ما رفتیم آنجا، بعد دیدیم مسئله به چه صورت بوده. به عنوان دفاع از شخص بنده و به عنوان دفاع از فردی كه در مقابل یك جریان دیگر قرار گرفته این كار را بكنیم، آن كار را بكنیم، این آقا آمد پا نشیم، این آقا آمد پا شویم.

 البته همه برنامه‌ها بهم خورد. اما قضیه چیست؟ قضیه نفس است. برای چه كسی پا شویم؟ برای چه كسی پا نشویم؟

 یك نفر از دوستانی كه از این جریان اطلاع نداشت و من نسبت به حال او اعتماد داشتم و دارم، هیچ خبر نداشت. آن شب در خواب می بیند مرحوم آقا عصبانی آمدند دم در ایستادند، چرا این منزل را به این قازورات شما دارید آلوده می‌كنید؟ تمام صحن منزل همه از اجنّه پر شده بود. این مجلس، مجلسی كه باید در آن ذكر سیدالشّهدا باشد، مجلسی كه باید رفتن در این مجلس خود را نزدیك كند. من در آن موقع می‌دیدم كه جریان، جریان نفسانی است. آمدم در مقابلش ایستادم بر نتافتند! جدا، تمام شد رودربایستی نیست با كسی. اگر جلو گرفته نشود فردا قدم بعدی برداشته می‌شود، پس‌فردا قدم بعدی برداشته می‌شود. بعد انسان می‌شود ملعبه این می‌شود دنیا. شما دارید از حق دفاع می‌كنی اما وقتی‌كه من این مطلب را می‌گویم چرا گوش نمی‌دهی؟ مگر شما من را قبول نداری؟ چرا داری دروغ می‌گویی؟ من را قبول داری دیگر بسیار خوب اصلًا بنده امام پانزدهم، امام پانزدهم كه نداریم ما دوازده تا ... نعوذباللَه، امام قلابی همین است دیگر می‌شود پانزدهم. حالا بنده امام پانزدهم، من می‌گویم این كار را بكنید. چرا نمی‌كنید؟ من كه می‌گویم این كار را بكن چرا نمی‌كنید؟

 نه، آقا یك ظاهری دارند یك باطنی دارند. ظاهر این‌طور است باطن این‌طور است. حالا تو باطن آقا را می‌فهمی چی شد؟ بنده خودم باطن خودم را نفهمیدم چطور تو فهمیدی؟ قشنگ فرمول هم دستِ همه هست. این طرفش می‌كنیم آن طرف می‌كنیم این جور توجیه می‌كنیم، آن جور تأویل می‌كنیم. قشنگ خوب می‌آییم و خلقی را گمراه می‌كنیم و خلقی را به باد می‌دهیم و زحمت هم برای خود هم برای دیگران به وجود می‌آوریم.

 خوب ببینید این یك مسئله ایست به بنده و به اطرافیان، درهمان زمان سابق قضیه به آنها برمی‌گشت. اما وقتی‌كه ما نگاه كنیم می‌بینیم كه راه حق نیازی به این‌گونه مسائل ندارد، نیازی به این‌گونه كارها ندارد، نیازی به لشكركشی ندارد. كسی كه حق را دارد این حق را مانند ناموس برای خودش نگه می‌دارد نه اینكه بلند شود بیاید این ور و آن ور داد و بیداد راه بیندازد. مگر اینكه تكلیف اقتضا بكند كه آن حسابی دیگر دارد آن موقع حساب حسابش فرق می‌كند.

 لذا در ارتباط با این مسئله، هانَ عَلَیهِ الدُنیا اگر انسان این مطلب را فهمید هانَ آسان می‌شود. آقا برای شما این را گفتند می‌خندد، آقا برای شما آن مجلس این حرف را زدند، یك خنده‌ای می‌كند، بفرمایید یك قدری تنوعی هست. بالاخره برای هضم غذا اگر وقت بود. آقا این حرف را آنجا زدند. این حرف را اینجا زدند، هانَ ... این چی داری می‌گویی بابا جان؟ مثل نقش بر دیوار مسئله همین‌طور دارد به گوش ما می‌خورد. تو گوشمان هم نمی‌رود. حتی از این پرده سماخ تجاوز نمی‌كند كه وارد سیستم عصبی مغز و این ور مغز و آن ور مغز و چپ و راست و ... اصلًا از این پرده سماخ تجاوز نمی‌كند. اما اگر انسان بخواهد در این مسائل فرو برود، امروز این را می‌بیند فردا آن را می‌بیند، اینجا تلفن می‌كند، آنجا بزند، اینجا یواش افراد را صدا می‌زند

 آنجا افراد را توخانه‌اش صدا می زند. این حرف را به او بگو آن حرف را به او نزن، یك آش شله قلمكاری درست می‌كند كه عمرش را بر همین مسائل و درگیری و فكر و ... خواب هم كه می بیند خواب زد و بست می‌بیند. هم تو بیداری هم تو خواب، نماز می‌خواند می‌بیند این نماز دیگر این حقیقت را ندارد، خلافش هم پیدا شد.

 در یك جلسه دیگركه ما در آنجا بودیم عكس این قضیه پیدا شد. من شركت كرده بودم در آن مجلس می‌بینم عجب این مجلس مجلس سیدالشّهدا است مجلس امام حسین است مجلس اربعین است. اما چرا نور ندارد. این چرا تاریك است؟! این مجلسی است كه مرحوم آقا نشسته اینجا، سالیان سال نشسته برای مردم صحبت كرده جلساتی در اینجا بوده. چیست؟ نیت خراب می‌كند آقا، وقتی نیت نیت الهی نشد جوّ را برمی‌گرداند. نور را ازاین اتاق و از این فضا بیرون می‌آورد، وقتی نور رفت ظلمت می‌آید به جایش، تمام حركات مانند حركات این افرادی كه خیمه شب‌بازی می‌كنند یك چیزهایی درست می‌كنند و مثل مجسمه‌هایی دستشان را می‌برند بالا، سرشان را تكان می‌دهند صحبت می‌كنند این بچه‌ها خیال می‌كنند این عروسك و مجسمه دارند. تمام حركات، سكنات عین این تئاتر مثل حركات خیمه شب بازی. چرا؟ چون روح سیدالشّهدا در این مجلس وجود ندارد، یا باید امام حسین باشد در مجلس یا باید شیطان باشد، حدّ ثالثی وجود ندارد. امام حسین رفت بیرون او می‌آید، شیطان رفت بیرون امام حسین می‌آید. این می‌شود دنیا و این هم برای همه هست. خیال نكنید دنیا فقط برای ...

 اتفاقاً شیطان شمشیر خود و دندان خود را برای افرادی كه به دنبال حق می‌روند تیزتر كرده. این مردم كه دیگر راحتند نگفته خودشان دارند جلوجلو می‌روند. می‌گوید صبر كن بهتان برسم، خیلی دارید تند می‌روید، ما به پایتان نمی‌رسیم. اما آن شمشیر را از رو برای افرادی بسته كه اینها می‌خواهند بفهمند، اینها می‌خواهند بفهمند قضیه چیست، اینها می‌خواهند بفهمند درد كجاست، اینها می‌خواهند بفهمند مشكل كجاست، برای اینها شمشیر را تیز كرده.

 ان شاءاللَه در جلسات بعد چاره‌اش را هم عرض می‌كنیم كه این‌طور خیال نكنید كه حالا چاره ندارد. نه همچنین به راحتی چنان می‌توانید گردن این بزرگوار را بزنید كه دیگر بلند نشود و دیگر نتواند. منتها به حول و قوه خدا این مسئله است. امام صادق اول چه فرمود؟ اذا اكرَمَ اللَه این آن نكته‌ای است كه باید در جلسات بعد نسبت به این قضیه توضیح بدهیم.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خیلی وقت نگرفته باشیم و رفقا از ما ملول نشده باشند. امیدواریم كه خداوند ما را در صراط خودش همیشه پایدار و ثابت بدارد، اعمال و رفتار ما را با توجه به رضای خودش امضاء كند و از آنچه كه موجب اعوجاج طریق هست همه ما را محفوظ بدارد. سایه امام زمان عجل اللَه تعالی فرجه الشریف بر سر ما مستدام بدارد، ما را از منتظرین واقعی و ذابین از حرم او قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد